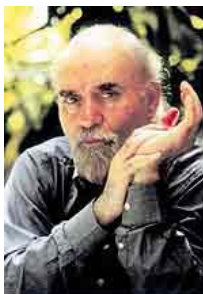




رضا براهنی



رضا براهنی (۱۳۱۴) نویسنده، شاعر و منتقد ادبی ایرانی است. او عضو کانون نویسندگان ایران و رئیس سابق انجمن قلم کانادا است. آثار او به زبان‌های مختلف از جمله انگلیسی، سوئدی و فرانسوی ترجمه شده‌است.

آثار

اشعار

- * آهوان باغ (۱۳۴۱)
- * جنگل و شهر (۱۳۴۳)
- * شبی از نیمروز (۱۳۴۴)
- * مصیبتی زیر آفتاب (۱۳۴۹)
- * گل برگسترده ماه (۱۳۴۹)
- * ظل الله (۱۳۵۸)
- * نقاب‌ها و بندها (انگلیسی) (۱۳۵۶)
- * غم‌های بزرگ (۱۳۶۳)
- * بیا کنار پنجره (۱۳۶۷)
- * خطاب به پروانه‌ها

اسماعیل (۱۳۶۶)

رمان

- * آواز کشتگان
- * رازهای سرزمین من
- * آزاده خانم و نویسنده‌اش، ناشر: انتشارات کاروان
- * الیاس در نیویورک
- * روزگار دوزخی آقای ایاز
- * چاه به چاه
- * بعد از عروسی چه گذشت

نقد ادبی

- * طلا در مس
- * قصه‌نویسی
- * کیمیا و خاک
- * تاریخ مذکر
- * در انقلاب ایران
- * خطاب به پروانه‌ها یا چرا من دیگر شاعر نیمایی نیستم
- * گزارش به نسل بی سن فردا (سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها)

جوایز

* برنده جایزه ادبی یلدا (۱۳۸۴)، برای یک عمر فعالیت فرهنگی در زمینه نقد ادبی،

چند شعر از رضا براهنی

آدم‌های اتاق

اینها چگونه آدم‌هایی هستند؟
راه می‌روند بر پشت دایره‌ها مثل خواب
پرنده‌هایی هستند که با بالهای حروف اسفنجانی
خواب می‌روند بر برگهای جهان
با یک گراور آهوپی

از خاستگاه پیشانی
آبدار عشق نخستین را دارند و نیشگون شیرین دندان
بر لاله های گوش
باران ماهیان ریز و موهای زیردریایی که در میانه
فرو می ریزند
مثل درختهای زیبایی در جایی
تماشاگری در کار نیست که چشم هیچ
چگونه آدمهایی هستند
که وقتی تو پیش من می آیی
اتاق می مانی و در
آنها هم می آیند؟

و بوی دریا می آمد

مرا به دیدن جسمانی تو هیچ نیازی نیست
شوخی زیبایی هستم چنان پرم از تو چنان پر که بیشتر شبیه
و عصر باز خانواده بینایی به خواستگاری ام آمد
جوان و شق و رق ، و گل به دست ، که من گفتم و خواستگار ،
شما که ریش مرا دیده اید
گل ها را گرفت ، گذاشت در گلدان و گفت چرا با جوان عاشق شوخی ؟ و مادرم
روی شانه اش انداخت و شربت و شیرینی گرفت ، و لبخند زد و چادرش را به
دیگر چنان پرم از تو که
! و خواستگار بی مقدمه فریاد زد ، قلم و کارت بلانش و مهر
کرد دلم سوخت چون که عاشق بود و گریه
نیست و مادرم گفت ، مسئله پیچیده است ، جهیزش حاضر
برادر بزرگترش رفته هند که طوطی و ، بودا بیاورد
کنسول فرانسه به من داد که در اصفهان سفر می کرد و خواستگار نامه ای از
داشت و عینک و ، کلاه خود به سر
داشت و خواهر کوچکترم که از لای پرده می خندید ، چه ناز بود ! هنوز سیم به دندان
و صورت پدر خواستگار در آینه ، انعکاس عینک و ابرو بود
به صورت من بیچاره دوخته بود و هیز بود و چشم هایش را
رفتم و من بلند شدم ، ارباب توکی آینه
و از هزار بندر و دریاچه عبور کردم
افراشتم و بادبان های کشتی ها را به نام تو
و رفتم از دکلی بالا ، نشستم آن سر
نهنگان عاشق را نسیم می آورد و بوی دریا می آمد و عطر نای
و جنگل را به دست داشت و خواستگار که شکل بحر خزر بود پیش آمد ، تمام ساحل
و گریه کرد و فریاد زد شبیه من
چنان پر که دیگرم به دیدن جسمانی تو هیچ نیازی نیست پرم من از تو
و رفت
نامحرم را دور دید ، چادرش را برداشت و مادرم که چشم
و روی عرشه ی کشتی به رقص در آمد
برگشتند بقیه

گل می چکد

آب را و کافی را ترکیب می کنند
گل می چکد به روی نمی دانم
، تولد من در باران پس حاضری تو و
پیش از تولد تو بود که من عاشق تو شدم
گل می چکد
زمین پرتاب می رود یا می پرم و از
و عمه من از مفرغ و پاپیروس می خوابد
داشتنی تر از با نیست از دوست
خوردم به خواب دوش مرا خواب خورده ای گل می چکد
روز تربت من در راه است حالا دو
با آب کافی هم عاشق شدن را پریده بودم
تگرگ روی تیر چراغ برق غسل گنجشک با
گل می چکد ، کبوتر می گوید یکشنبه ، یا یکشنبه
دوست داشتنی تر از از نیست با هم که
وقتی مرا به سمرقند هم نخواهد برد
شو برویم وقت خوابیدن حالا دیگر بلند
حالا که وقت نداریم سال آینده می خوابیم
مرا می زاید و حالا مادر
و صورت مثالی لجن از بیضه هایم آویزان است
سال آینده به دنیا می آیم حالا که وقت نداریم
شش روز مانده به پایان برج بلدرچین
شب به روی پله شب دیگر پرید که گفتند شب پره و شب پره از
سمرقند و مفرغ و پاپیروس در عمه زار صبح
از نماز دست بیفشانند وقتی کنیزک را آماده می کنند تا مولوی و طوطی و ، تاجر ، همراه نی ، بعد
بسازید نترسید برقصد ، من هم کنار شما خواهم رقصید حالا مرا
من ساخته شدنی هستم